

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی حدیث یا قاعده ی سلطنت به این جا رسید که گفتیم باید ببینیم مدلول آن چیست؟ با توجه به توضیحاتی که محقق اصفهانی دادند، عملاً پاسخ شیخ و محقق خوئی داده شد. محقق خوئی این جا قول سوم را اختیار کردند و گفتند ما می خواهیم استقلال در تصرف و محجور نبودن مالک را بحث کنیم که این قول آخوند هم بود. شیخ هم این جا قول اول را اختیار کردند و گفتند حدیث سلطنت ناظر به کیف نیست. محقق اصفهانی این ها را جواب دادند و گفتند خیر! حدیث سلطنت هم ناظر به کمّ است و هم ناظر به کیف است. آن بحث استقلال هم غلط است. قول چهارم را هم که عرض کردیم که ایشان آن جا هم اشکالی دارند. این ها را قبلاً توضیح دادیم و تکرار نمی کنیم. در آخر کار، طرف ما محقق اصفهانی شد. گفتیم با این فضا، حالا زمینه برای ورود به فرمایش حضرت امام آماده می شود. البته با آن نکاتی که عرض می کنم. اختیار ما هم فرمایش امام است منتهی با نکاتی که اشاره خواهیم کرد.

یکی بودن بیان امام با بیان صاحب عروه در تحلیل اولیه از حدیث سلطنت:

وقتی به فرمایشات امام در کتاب بیع مراجعه می کنید، می بینید که یک ورود اولیه ای به حدیث سلطنت دارند. ایشان در این ورود اولیه، برای تقریب دلالت حدیث سلطنت بر صحت معاطاة، از بیان سید یزدی استفاده می کنند منتهی چون به بیان سید یزدی، اشکالات اساسی وارد می کنند در جمع بندی، دلالت حدیث سلطنت را با بیان محقق اصفهانی نقد می کنند و بیانی را هم که شایسته ی درگیری می دانند، بیان محقق اصفهانی است. امام در ورودشان - که تقریب دلالت حدیث سلطنت بر صحت معاطاة است - می گویند:

و ربما يستدل بالمرسلة المشهورة أی قوله صلى الله عليه و آله و سلم " الناس مسلطون على اموالهم " بتقريب أن ظاهرها إثبات السلطنة لهم بأنواعها...

برای صحت معاطاة به مرسله ی مشهوره استدلال شده است با این تقریب که ظاهر این مرسله، اثبات سلطنت است.

على النحو المتداوله بين العرف...

ظاهر از حدیث سلطنت این است که من برای انواع متداوله ی بین العرف اثبات سلطنت می کنم و معاطاة هم یکی از انواع متداوله ی بین العرف است. ملاحظه می کنید که این بیان همان بیان سید یزدی و در مقابل بیان شیخ است. شیخ می گفت حدیث سلطنت می خواهد اثبات انواع کند و بیع هم یک نوع است ولی معاطاة نوع نیست. سید یزدی می گفت نوع منطقی نیست اما نوع عرفی هست.

امام خواسته اند از همین بیان استفاده کنند و خلافاً للشیخ بگویند می شود با توجه به این که معاظاة منطقاً صنف است و بیع یک نوع است، هبه یک نوع است، اجاره یک نوع است، بیع بالقول یک صنف است و بیع بالفعل یک صنف است، اما اگر کسی منطقی ندید بلکه عرفی دید، معاظاة هم یک نوع عرفی است. بیع بالصیغة یک نوع است و بیع بالفعل هم یک نوع است و لذا می شود با این دیدگاه عرفی، مشکل را برطرف کرد. امام از این تقریب استفاده می کند تا جواب شیخ را بدهد. یعنی دیگر وارد آن بحث ها نمی شود. لذا می فرماید:

فإذا تداولت (تداولت) المعاظاة بینهم یشملها الحکم...

در این تقریب حضرت امام، جواب اشکال آقای خوئی هم داده شده است. انصافاً ما هم از همین بیان استفاده کرده ایم. اشکال آقای خوئی این بود که اگر کسی بخواهد حدیث سلطنت را ناظر به انواع عرفیه بداند و آن را مشرّع بداند، فقه عوض می شود. سید یزدی گفتند خیر! ما انواع متداوله ی عرفیه را می خواهیم. ما که با هر نوع سبب غیر متداول کار نداریم! با اسباب نیش غولی کاری نداریم که شما بخواهید بگویید "الناس مسلطون علی اموالهم"، هر گونه سببی را به هر شکلی می خواهد درست بکنند. امام با یک دقتی با این تقریر هم پاسخ شیخ را می دهد و هم پاسخ محقق خوئی را می دهد. یعنی این تعبیر:

أن ظاهره اثبات السلطنة لهم بانواع السلطنة علی النحو المتداول بین العرف...

"علی نحو المتداول بین العرف" نوع عرفی را می گیرد، معاظاة را می گیرد. لذا استدلال این است که "إذا تداولت..." یک نوع عرفی کافی است. لذا در تقریب استدلال یک جمع بندی مختصر می کنند و

کل آن درگیری ها کنار می رود. یعنی نه فرمایشات محقق خوئی و نه درگیری با شیخ هیچ کدام پیش نمی آید و ما می توانیم این ها را حل کنیم. نتیجه اش هم این می شود که :

و لازمه کون اسبابها العرفیه اسبابا شرعیة...

لازمه ی این بیان این است که هر چه که عرفا سبب تلقی شود، شرعا هم سبب تلقی شود. اگر عرف معاطاة را سبب تملیک می داند - با این استدلال به حدیث سلطنت - شرع هم می گوید سبب متداول عرفی را من تایید می کنم و مساله حل می شود. لذا این تقریب حضرت امام، در واقع یک پایانی است برای آن بحث های شیخ و محقق خوئی و مرحوم آقای مروج در هدی الطالب. امام می گوید این ها را رها کنید، اصلا وارد آن ها نمی شود. ما می توانیم با بیان سید یزدی استدلال را تقریب بکنیم و آن اشکالات را برطرف کنیم. ما تقریبا در استدلال هایمان در نقد بقیه از همین استفاده کردیم.

رد سلطنت من جمیع الجهات:

منتهی ایشان در مقام اشکال به تقریب حدیث سلطنت، آن بحث اصلی را مطرح می کند و آن این است که ما باید ببینیم آیا حدیث سلطنت می خواهد نفوذ معامله را من جمیع الجهات درست کند؟! یا نه! بلکه می خواهد نفوذ معامله را از جهت سلطنت بر مال درست کند؟ و اگر حدیث سلطنت خواست نفوذ را از جهت سلطنت بر مال درست کند، طوری این کار را می کند که مال، موضوع حدیث سلطنت باشد؟ ایشان می گوید حق این است که حدیث سلطنت یک حکم حیثی عقلائی است بر حیث مال، اما نه با

موضوعیت مال! این حرف بسیار مهمی است که ما گفتیم در جمع بندی با محقق اصفهانی به دست آوردیم. ایشان می خواهند بگویند که تکلیف را روشن کنید! اگر حدیث سلطنت خواست نفوذ را من جمیع الجهات درست کند، همان تقریب محقق اصفهانی می شود و نفوذ من جمیع الجهات اگر مدلول حدیث شود، آن موقع با کمک سید یزدی، انواع متداوله ی عرفیه مطرح می شود و اسباب عرفی، اسباب شرعی هم می شود و دیگر هیچ مشکلی هم در حل فرمایش محقق خوئی نداریم. ولی حرف اصلی این است که آیا می شود این کار را کرد یا نه؟

ایشان می خواهند بفرمایند ما با آن فرض نفوذ من جمیع الجهاتی که محقق اصفهانی درست کرده اند، دو تا مشکل داریم. خوب توجه کنید چون ممکن است که امام در آخر بخواهد این دو مشکل را به یک جا برگردانند و بگویند ما یک مشکل بیشتر نداریم. لذا عرض کردیم که ما فرمایش امام را با تقریب خودمان دفاع می کنیم.

مشکل اول نظریه ی محقق اصفهانی در فهم حدیث سلطنت:

ایشان می فرماید یک مشکلمان بحث عقلائی است. فعلا کاری به حدیث سلطنت نداشته باشیم. امام می خواهند بگویند وقتی ما به عقلاء رجوع می کنیم می بینیم که عقلاء دو مساله را از هم جدا می کنند. یک مساله این است که صحت یک معامله ی عقلائی تابع یک مقررات عقلائی است. عقلاء وقتی می گویند این معامله ی شما درست است که یک سری قواعد و قوانین عقلائی وجود داشته باشد و این قواعد و قوانین عقلائی در آن معامله رعایت شده باشد تا به آن صحیح بگویند. مثلا اگر کسی بیع مجهول انجام داد و یک شیء مجهولی را فروخت، عقلاء می گویند درست است. یا اگر بیع

غرری انجام داد - البته غرر فاحش، چون یک فرقی بین شارع و عقلاء وجود دارد - شما وقتی به عقلاء رجوع می کنید می بینید که عقلاء یک قواعدی برای معامله شان دارند. یا اگر کسی در بیع باللفظ، لفظ عربی را معتبر می دانست، یا در بیع، صیغه ی ماضی را معتبر می دانست، این ها یک سری قواعد عقلائییه است که برای صحت معامله قائل هستند. کنار این قواعد عقلائییه که برای صحت معامله قائل هستند یک چیز دیگر هم قائل هستند و آن این که شما ممنوع من التصرف نباشید و بتوانید تصرف کنید. بنا بر فرمایش ایشان، اگر یک کسی تمام آن مقررات عقلائییه را رعایت کرد، اما محجور بود و نمی توانست در مالش تصرف کند، عقلاء می گویند تصرفش درست نیست. کما این که اگر محجور نبود و می توانست تصرف کند اما آن مقررات عقلائییه را رعایت نکرد، باز می گویند این تصرف مشکل دارد. لذا ما دو مطلب در فهم عقلائییه داریم:

یکی وجود یک سری مقررات برای جلوگیری از هرج و مرج عقلائی در این روابط است.

یکی هم مساله ی ممنوع نبودن از تصرف و محجور نبودن و مجاز به تصرف بودن است.

ایشان می گویند این ها دو مساله است و از دو وادی هستند. وقتی از دو وادی باشند و دو مساله باشند، عقلاء برای کسی که می خواهد در مالش تصرف کند، یک سلطنتی را اعتبار می کنند، و وقتی این سلطنت برای تصرف این مالک این مال، اعتبار شد، هیچ نظارتی به آن ضوابط عقلائییه ندارد. این جا اصلا معنا ندارد که عقلاء برای کسی سلطنتی بر آن مقررات اعتبار کند. عقلاء - فعلا ما روایت و حدیث را کنار می گذاریم - اگر بخواهند برای کسی سلطنت بر این مقررات اعتبار کنند، هرج و مرج درست می شود. اصلا آن مقررات را برای جلوگیری از هرج و مرج درست کرده اند. نمی آیند به

کسی اجازه بدهند که بگوید من به جای عربی، صیغه را فارسی اجراء می کنم یا به جای مضارع، با ماضی اجراء می کنم یا بگویم من بیع غرری اجراء می کنم. اصلاً چنین اجازه ای نمی دهند. اصلاً در فهم عقلائی سلطنتی برای هیچ احدی نسبت به آن مقررات عقلائی که برای تنظیم روابط و جلوگیری از هرج و مرج اعتبار شده است، قائل نیستند. فعلاً هم هیچ کاری به حدیث سلطنت نداریم بلکه فهم عقلائی مان را داریم تبیین می کنیم. اگر این طوری شد آن موقع آن باب رعایت مقررات عقلائی و کار کردن با آن مقررات که هدف آن ها جلوگیری از هرج و مرج است، اصلاً خارج از دایره ی سلطنت است که برای کسی سلطنتی قائل بشوند. بله! سلطنت را در کجا قائل هستند؟ در جایی که شما وقتی می خواهید در مالتان تصرفی بکنید، تصرفتان نافذ باشد. می گویند چه کسی می تواند در مال تصرف کند؟ می گویند مالک مال می تواند در مالش تصرف کند. ایشان می گویند اگر کسی فهم عقلائی اش را مبنا قرار بدهد می بیند که این ها دو بحث است. باز هم تاکید می کنم که در این حرفی که داریم می زنیم در واقع کاری به روایت و عبارت و اطلاق و عام و این چیزها نداریم. ما با روایت کار نمی کنیم بلکه داریم با یک فهم عقلائی کار می کنیم و می گوییم عقلاء به شما اجازه نمی دهند که مسلط بر قواعد و مقررات عقلائی ی صحت معامله باشید. به هیچ کس اجازه نمی دهند! هرج و مرج درست می شود.

اگر کسی متوجه شد که اصلاً در بخش دوم پیش عقلاء سلطنتی وجود ندارد آن موقع باید بگوییم که آقایانی که دنبال این می روند که با سلطنت تکلیف اسباب را روشن کنند یا حتی تکلیف مسببات را

روشن کنند یعنی یا با کمّ کار می کنند یا با کیف کار کنند، باید اول از آن ها بپرسیم که اصلا عقلاء چنین سلطنتی را برای کسی قائل هستند؟! اگر قائل باشند که هرج و مرج می شود!

تفاوت اشکال عقلائی نبودن سلطنت بر قواعد معاملات با اشکال لزوم تاسیس فقه جدید:

خوب دقت کنید که این غیر از اشکال تاسیس فقه جدید است. محقق خوئی مساله را عقلائی حل نمی کردند. بلکه می خواست بگوید اگر حدیث سلطنت مشرع شود، فقه جدید درست می شود. امام می گوید خیر! شما این اشکال فقه جدید را رها کنید. این مشکل را می شود با سبب متداول عرفی حل کرد. اگر عقلاء بخواهند برای کسی سلطنت بر سبب درست کنند، سلطنت بر کیفیت سبب قائل شوند، اصلا هرج و مرج عقلائی درست می شود. ما اصلا سلطنت بر کیفیت سبب را حکم عقلائی نمی دانیم، تا این سلطنت بر کیفیت سبب، اسباب عقلائیه را اسباب شرعی کند. دقت کنید که این که می گویم بیان امام با تقریب ما قابل دفاع است همین است. ما اصلا وقتی وارد فهم عقلائی می شویم می بینیم که چنین فهمی اصلا در دائره ی اسباب وجود ندارد.

محدود بودن سلطنت در دائره ی قواعد عقلائی معاملات:

خب چه چیزی وجود دارد؟ ایشان می گویند آن چه که بین عقلاء وجود دارد، سلطنت بر مال است. سلطنت بر مال، یعنی نفوذ تصرف مالک در مالش، اما در محدوده ی آن قواعد عقلائی است. ایشان

می گویند بر اساس این فهم عقلائی، دیگر نمی توانیم زیر بار این برویم که سلطنتی چه در ناحیه کم، و چه در ناحیه ی کیف، نسبت به اسباب و نسبت به مسببات داشته باشیم. این از بحث عقلائی.

اگر شما حدیث سلطنت را قاعده ی عقلائی دانستید، خب با این توضیحات ما دیگر خیالتان راحت می شود و دیگر کاری به الفاظ و عبارات و تعبد به عبارات ندارید. یک قاعده ی عقلائی است. اگر مثل محقق خوئی گفتید اصلا این حدیث سند ندارد و یک قاعده ی عقلائی است و کاری به حدیث سلطنت به این شکل نداریم، خب با همین تحلیل ما مساله حل می شود.

مشکل دوم:

مشکل دیگرمان هم دلالت این حدیث است. اگر گفتید ما سند حدیث را درست می کنیم و اصلا یک مرسله ی مشهوره ای به نام حدیث سلطنت داریم، آن موقع سراغ خود روایت باید برویم و ببینیم خود روایت چه چیزی به ما تحویل می دهد. فهم عقلائی را که درست کردیم، فعلا کنارش می گذاریم تا ببینیم روایت چه می گوید. روایت می گوید "الناس مسلطون علی اموالهم" اگر روایت چنین می گوید، شما یک سلطنتی دارید که این سلطنت یک مسلط دارد و یک مسلط علیه دارد. سلطنت نسبتی بین مالک و مالش است. یک طرف این سلطنت، مال است و یک طرف دیگرش مالک است. این را تحلیل می کنیم تا ببینیم آن معنای جامعی که محقق اصفهانی آورد - و عقلائی هم نبود - آیا می توانیم از آن به دست بیاوریم؟ یا موضوعیتی که محقق ابروانی درست کرد آیا می شود از آن به دست آورد؟ امام می خواهد بگوید شما وقتی با روایت هم کار می کنید باز هم این طوری نیست. حالا این

تتمه ی فرمایش محقق اصفهانی را با این توضیح عقلائی امام بنابر این که با روایت کار کنیم ان شاء الله عرض خواهیم کرد. یکی دو تا نکته ی تکمله ای هم برای درست کردن حرف آخوند دارند و نهایتاً هم یک جمع بندی می کنند و می گویند احتمالاً نظر آخوند هم همین است و می شود قول سوم. قول چهارم را که رد می کنند، قول اول و دوم هم رد می شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.